



ممکن بود برای تولید یک اثر زمان بیشتری صرف شود و حتی اگر پروژه طول می کشید، باز هم بودجه آن تامین می شد؛ چون منابع مالی از محل بودجه عمومی بود. اما در فضای پلتفرم ها ماچرا کاملاً فرق کرده است. اینجا منطق اقتصادی حاکم است؛ یعنی سریع بساز، سریع منتشر کن و سریع سرمایه را برگردان. پلتفرم نمی خواهد پولش برای مدت طولانی درگیر تولید بماند. در این فضا، انتخاب بازیگر هم بر اساس همین منطق انجام می شود. بیش از آنکه کیفیت بازی اهمیت داشته باشد، نام بازیگر اهمیت دارد. پلتفرم تصمیم می گیرد بازیگر معروف را بیاورد؛ حتی اگر کیفیت بازی اش چندان مهم نباشد، چون اسم او مخاطب جذب می کند. برای همین اگر بخواهید چند بازیگر جوان، مستعد و ناشناخته را وارد یک سریال کنید، معمولاً با مقاومت روبه رو می شوید. به همین دلیل، مصاد همان بازیگران شناخته شده در سریال های مختلف تکرار می شوند و این چرخه همچنان ادامه پیدا می کند.

مهرداد ناظری
جامعه شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه

از ارزش های اخلاقی تا استانداردهای کاذب

مهرداد ناظری، جامعه شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه، معتقد است برای تحلیل الگوهای تکرارشونده در سریال های شبکه نمایش خانگی، نمی توان تنها به ساختار قصه و انتخاب سوزن ها نگاه کرد، بلکه باید این آثار را در نسبت با تغییرات اجتماعی، سبک های جدید زندگی و دگرگونی روابط انسانی بررسی کرد. او در گفت و گو با روزنامه صبا، از تأثیر تحولات خانواده ایرانی، تغییر هویت ها و شکل گیری نیازهای جدید در جامعه سخن می گوید و معتقد است پلتفرم ها با برجسته سازی برخی الگوهای زندگی، مصرف و روابط عاطفی، بخشی از واقعیت اجتماعی را بازنمایی می کنند؛ اما گاهی با آگران دیسمان این واقعیت ها، تصویری اغراق شده از موقعیت، خوشبختی و سبک زندگی ارائه می دهند.

وی در ادامه گفت: در وهله اول، هر فیلم سازی بیش از هر چیز به جذب مخاطب، درآمدزایی و در واقع کسب سود فکر می کند. ساختاری مانند تلویزیون ملی اصولاً تلاش می کند سریال را برای توده مردم بسازد؛ یعنی میانگین سلیقه توده مردم را در نظر می گیرد، به همین دلیل، آثار تلویزیون معمولاً عامی پسندتر و سادتر ساخته می شوند. اما در برخی پلتفرم ها تا حد زیادی مخاطب را دست به بند می کنند و سعی دارند گروه های خاصی را جذب کنند. به نظر من، بسیاری از سریال هایی که ساخته می شوند، مثلاً می خواهند نسل «زد» یا دهه هشتادی ها را جذب کنند، یا بیشتر به دنبال مخاطبان دهه نودی هستند. از سوی دیگر، جامعه ما به سمت جامعه ای زن محور پیش می رود و شاید هدف پلتفرم ها این باشد که زنان شهری را، که دسترسی بیشتری به این شبکه ها دارند، جذب کنند؛ چرا که این موضوع هم بر بافت ذهنی زنان اثر می گذارد و هم می تواند در کسب درآمد مؤثر باشد. همچنین اگر به موضوع آثار شبکه خانگی نگاه کنید، بیشتر با سوزن های طبقه متوسط رو به بالا روبه رو هستیم. مدل زندگی، نوع معاو ره، تفریحات، خودروهای که شخصیت ها سوار می شوند، همه متعلق به طبقه متوسط رو به بالا و حتی طبقه فرادست است. در واقع، بیشتر همین طیف اجتماعی به نمایش گذاشته می شود...

مهرداد ناظری افزود: طبیعتاً باید بپذیریم که خانواده در ایران در حال تغییر، تحول و دگر دیسی شدیدی است. شاید امروز دیگر نتوان خانواده ایرانی را با همان تعاریف سنتی موجود در کتاب های کلاسیک جامعه شناسی خانواده تعریف کرد و ناچار باشیم تعریف های جدیدتری از خانواده ارائه دهیم؛ زیرا سبک زندگی خانواده ها، به ویژه در شهرهای بزرگی مانند تهران، به سرعت در حال تغییر است.

وی اظهار کرد: بر اساس همین نیازها و ضرورت ها، خانواده های متنوعی در حال شکل گیری هستند. تصور من این است که پلتفرم ها هم به این واقعیت های اجتماعی و سبک های جدید زندگی توجه می کنند؛ زیرا هم جذاب هستند و هم می توانند برای مخاطب هدفشان کارکرد داشته باشند. جالب اینجاست که حتی طبقات فرودست هم اگر به این آثار دسترسی داشته باشند، معمولاً بدشان نمی آید این نوع سریال ها را تماشا کنند؛ اما سوزن ها همچنان متعلق به طبقه متوسط رو به بالاست.

عضو هیئت علمی دانشگاه عنوان کرد: اگر فیلم ها و سریال های پیش از انقلاب را به یاد بیاورید، بیشتر بر زندگی طبقات پایین جامعه تمرکز داشتند و مفاهیمی مانند انصاف، عدالت، راستگویی و نادرستی دروغ را برجسته می کردند. اما امروز، حتی وقتی همین طبقه هم نمایش داده می شود، در واقع نسخه ای ایده آله شده از آن را می بینیم. زندگی هایی به تصویر کشیده می شود که در آن ها چیزی را من «استانداردهای کاذب» می نامم؛ از میل مان بسیار لوکس گرفته تا خودروهای گران قیمت، مصرف مداوم سیگار و...

این جامعه شناس ادامه داد: به مجموع، به نظر من سریال های امروز از یک سو پارادوکس ها و مسائل موجود در جامعه را نشان می دهند و از سوی دیگر، آن ها را به طور کامل بازنمایی نمی کنند. به نظر من اینجا نوعی تناقض وجود دارد. از یک طرف، بخشی از واقعیت اجتماعی را به تصویر می کشند، اما از طرف دیگر همان واقعیت را برای جذب بیشتر مخاطب بزرگ نمایی می کنند؛ یعنی نوعی ایده آل سازی انجام می دهند. برای مثال، اگر خیانت در جامعه وجود دارد، آن ها بخشی از این واقعیت را انتخاب می کنند، اما همان بخش را به شکلی آگران دیسمان شده و با مدلی خاص به تصویر می کشند که می تواند اثرات خاص خود را بر جامعه بگذارد.

مهرداد ناظری، اذعان کرد: امروز اگر در خیابان با مردم عادی صحبت کنید، می بینید که بخشی از گفت و گوهای روزمره آن ها درباره همین سریال هاست. افراد با یکدیگر درباره شخصیت ها و اتفاقات داستان بحث و تحلیل می کنند؛ مثلاً می گویند فلان شخصیت چنین کاری انجام داده، به نظر تو درست بوده یا نه؟ دیگری مخالفت می کند و درباره آن بحث شکل می گیرد. این نشان می دهد که سریال ها وارد زیست روزمره مردم شده اند. وی بیان کرد: اگر به جامعه سنتی نگاه کنیم، خانواده پاسخ گوی نیازهای مختلفی بود؛ از جمله نیاز به امنیت، نیاز عاطفی، نیازهای جنسی و مهم تر از همه، ثبات. یعنی دوام و پایداری خانواده یک ارزش اساسی محسوب می شد. اما در دنیای جدید، نیاز دیگری در انسان شکل گرفته که می توان آن را «نیاز به شور و کشف» نامید. روابط موزاری که در بسیاری از این سریال ها به تصویر کشیده می شود، در واقع تلاش می کند بگوید بخشی از نیازهای انسان، که به هیجان، کشف و تجربه های تازه مربوط است و شاید در خانواده نادیده گرفته شده، از طریق رابطهای متفاوت پاسخ داده می شود.

ناظری، اظهار کرد: اگر گذشته را با امروز مقایسه کنیم، می بینیم که زمانی دسترسی به چنین رابطی بسیار محدود بود. شاید تنها می گفتند فلان شخص دو همسر دارد، اما امروز شکل این روابط تغییر کرده است. دیگر الزاماً موضوع ازدواج

مطرح نیست، بلکه افراد وارد روابط دیگری می شوند. البته این مسئله فقط مختص مردان نیست؛ امروز روابط موزاری برای زنان نیز در جامعه وجود دارد و به همین دلیل با پدیده های دوطرفه روبه رو هستیم.

وی گفت: به نظر من، برخی پلتفرم ها با نمایش این فیلم ها و سریال ها، هزینه شناخت و فهم روابط موزاری را برای مخاطب کاهش می دهند. مخاطب می تواند با هزینه کمتری این روابط را ببیند و حتی درباره آن ها چیزهای مختلفی یاد بگیرد؛ از جمله اینکه چگونه ممکن است فرد وارد چنین رابطهای شود. از سوی دیگر، پلتفرم ها نیز مدام این پیام را منتقل می کنند که چنین رابطی در جامعه وجود دارد. در نتیجه، این روابط به تدریج عادی سازی یا به تعبیر دقیق تر، هنجار سازی می شوند. در عین حال، این آثار نشان می دهند که سازوکار ورود به این روابط عمدتاً متعلق به طبقه متوسط رو به بالاست؛ یعنی شخصیت هایی که از نظر اقتصادی و اجتماعی شرایط متفاوتی دارند. یک فرد عادی معمولاً امکان دسترسی به چنین موقعیت هایی را ندارد. چیزی که امروز در سریال «بدنام» می بینیم.

مهرداد ناظری، افزود: اگر بخواهم کمی علمی تر و تحلیلی تر به موضوع نگاه کنم، باید بگویم که سریال های امروز، چون هدف اصلی شان کسب سود است، ناچارند بیش از هر چیز بر جذابیت بصری و کشش روایی تکیه کنند؛ به گونه ای که مخاطب با اشتیاق منتظر قسمت بعدی بماند. اما از نگاه من، این روند در نهایت به نوعی تبدیل انسان به «کالای مصرفی» منجر می شود. در این سریال ها مدام این پیام تکرار می شود که «داشتن» از «بودن» مهم تر است. در واقع، در این سریال ها مدام می بینیم که انسان به یک مصرف کننده دائمی تبدیل می شود؛ مصرف کننده ای که حتی در روابط عاطفی خود نیز باید دائماً به دنبال ارتقا باشد. پیامی که این آثار منتقل می کنند این است که اگر می خواهی با زمانه همراه باشی، حتی روابط عاطفی را هم باید به روز کنی. دیگر نمی شود با همان الگوهای بیست یا سی سال پیش زندگی کرد؛ چون همه چیز تغییر کرده، نگاه ها عوض شده و برای پاسخ دادن به این نیازهای جدید باید به دنبال «کالاهای جدید» بود؛ کالاهایی که در اینجا، در قالب روابط موزاری تعریف می شوند.

رضا مقصودی
فیلم نامه نویس و کارگردان

مرز میان نمایش عشق و ورود به وادی وقاحت

رضا مقصودی، فیلم نامه نویس و کارگردان که این روزها فیلم «خواب نما» را روی پرده سینما دارد، سال هاست از زاویه فیلم نامه به نسبت میان قصه، مخاطب و واقعیت های اجتماعی نگاه می کند. او معتقد است پرداختن به موضوعاتی مانند عشق، خیانت و روابط پیچیده انسانی، ذاتاً مسئله ای منفی نیست؛ چرا که این مضامین همواره بخشی از ادبیات و سینما بوده اند. مقصودی در گفت و گو با ما تأکید می کند مسئله اصلی، نه انتخاب سوزن، بلکه شیوه پرداخت آن است؛ اینکه اثر چگونه می تواند به مسائل اجتماعی بپردازد، بدون آنکه به ورطه سطحی نگری یا نمایش پی رده و غیر ضروری بيفتد. وی گفت: اگر قرار باشد قصه پردازی کنیم، باید به مسائلی چون خیانت و عشق های ممنوعه هم توجه داشته باشیم. چه بسا ادبیات تاریخی خودمان، در بخش های مختلف، پر از چنین موضوعاتی است. در ادبیات جهان هم همین طور است. این موضوعات ابزار قصه پردازی هستند. نمی شود همه این ها را کنار بگذاریم؛ چون به نظر من، در این صورت دیگر قصه ای باقی نمی ماند...

کارگردان سینما افزود: من شخصاً در آثارم به این موضوعات

می پردازم، اما مراقبت می کنم که چگونه به آن ها نزدیک شوم. در کار قبلی خودم، «خجالت نکش»، ماجرای داشتیم که خانم و آقا به هم علاقه مند می شوند. ما این علاقه را این طور نشان دادیم؛ که دو نفر قرار می گذارند، با هم قدم می زنند، در باغ یا کوچه با هم صحبت می کنند و حرف های عاشقانه می زنند. پس به نظر من، چنین صحنه هایی را می توان نشان داد ولی باید حدود اخلاقی را رعایت کنیم.

مقصودی توضیح داد: موضوعاتی مانند عشق، خیانت یا روابط پیچیده انسانی را می توان روایت کرد، اما مهم این است که چگونه به آن ها نگاه کنیم و چگونه آن ها را به تصویر بکشیم. من معتقدم «وقاحت» موضوع متفاوتی است. من نمی خواهم وارد مقایسه با سینمای خارجی شوم، اما اگر نگاه کنید، در بسیاری از فیلم های خارجی، برای نشان دادن عشق، گاهی صحنه هایی نمایش داده می شود که حتی اگر در ایران هم آزادی بیشتری وجود داشت، من شخصاً چنین کاری نمی کردم. اما در عین حال، عشق را می توان به شکل دیگری هم روایت کرد. می شود احساس، علاقه و رابطه انسانی را نشان داد، بدون اینکه وارد آن فضاها شد.

فیلم نامه نویس و کارگردان «خجالت نکش» ادامه داد: سال ها پیش، زمانی که در حال ساخت یک سریال تلویزیونی بودم، می خواستم نشان بدهم یک دختر و پسر عاشق هم هستند و با هم حرف های عاشقانه می زنند. در یکی از سکانس ها، دختر و پسر با تلفن صحبت می کردند. پسر به دختر گفت: «باران می آید؟ پنجره را باز کن، دستت را زیر باران بگیر؛ همان باری که دست تو را خیس می کند، دست من را هم خیس کند...» همین جمله را هم از کار درآوردند و گفتند اروتیک است. آن زمان چنین چیزی اروتیک تلقی می شد. در حالی که امروز اتفاقات بسیار متفاوت و تندتری در آثار مختلف دیده می شود. حرف من این است که وقتی نمی گذاریم برخی چیزها نمایش داده شود و بیش از حد محدودیت ایجاد می کنیم، گاهی به سمت افراط می رویم. در نتیجه، به جای اینکه مسئله را درست مدیریت کنیم، وارد فضایی می شویم که تولیدکننده مجبور می شود راه های دیگری برای جذب مخاطب پیدا کند و مخاطب هم با آثار دیگری مواجه می شود. به نظر اگر بخواهیم همه چیز را آن قدر بسته ببینیم که هیچ تعارضی امکان طرح نداشته باشد، بسیاری از قصه ها دیگر شکل نمی گیرند.

مقصودی اذعان کرد: عشق مثلی، اساساً یکی از عناصر قدیمی داستان پردازی است؛ اینکه دو نفر یک نفر را دوست دارند یا یک نفر میان دو انتخاب قرار می گیرد. اما زمانی حتی دستورالعمل هایی وجود داشت که گفته می شد هیچ کس حق ندارد از عشق مثلی در تلویزیون استفاده کند. این در حالی است که واقعاً با چنین دستورالعمل هایی نمی شود قصه ساخت. اگر قرار باشد این نگاه به یک الگوی تکراری تبدیل شود، بخش بزرگی از ظرفیت داستان گویی را از دست خواهیم داد.

وی افزود: موضوع خیانت و عشق های ممنوعه همچنان جذابیت خودش را دارد، اما به نظر من اگر بیش از حد تکرار شوند، به تدریج مخاطب هم دچار اشباع می شود. چون هر موضوعی اگر زیاد تکرار شود، مخاطب را خسته می کند و به دنبال چیز تازه تری می رود و فیلم ساز به سراغ موضوع دیگری می رود. البته اگر از زاویه اخلاقی به این موضوع نگاه کنیم، این سوال برایمان پیش می آید آیا نمایش چنین روابطی مکن است بدآموزی داشته باشد؟ در صورتیکه به نظر من، این گزاره که نمایش یک موضوع باعث می شود افراد به سمت آن بروند، گزاره دقیقی نیست. مثلاً اگر در یک فیلم رابطه یا مواردی مثل خیانت نشان داده شود، نمی توان گفت چون در فیلم نمایش داده شده، افراد هم به سمت چنین روابطی می روند. من معتقدم این نگاه که فکر کنیم صرف نمایش یک مسئله، باعث ایجاد آن رفتار در جامعه می شود، درست نیست.

مقصودی ادامه داد: باید در نظر داشته باشیم که خیلی از این اتفاقات پیش از آنکه در فیلم و سریال مطرح شوند، در جامعه وجود داشته اند. یعنی فیلم و قصه که این مسائل را به وجود می آورند. این ها بخشی از واقعیت های انسانی هستند. بشر چنین ویژگی هایی دارد و به همین دلیل است که در طول تاریخ، مباحث اخلاقی شکل گرفته اند. حتی در قرآن هم توصیه شده که خیانت نکند، مال مردم را نخورید، مال یتیم را نخورید. چرا چنین توصیه هایی وجود دارد؟ چون این رفتارها در جامعه امکان وقوع داشته اند. حرف من این است که اگر چنین آسیب هایی در جامعه وجود دارد، دلایلش نمایش فیلم ها نیست. فیلم ها بخشی از این واقعیت را روایت می کنند و گاهی حتی می خواهند هشدار بدهند که چنین رفتارهایی چه پیامدهایی دارند.

وی گفت: اگر بخواهم در یک جمله وضعیت امروز فیلم نامه های شبکه نمایش خانگی را توصیف کنم، باید بگویم به نظر من وضعیت فیلم نامه نویسی مانسبت به گذشته، از نظر فنی بهتر شده است. یعنی در ساختار و تکنیک فیلم نامه نویسی، پیشرفت هایی اتفاق افتاده است. بعضی کارها را می بینم که به نظر آثار مردم پسند و خوبی هستند. مثل سریال «کلاغ» که یک اقتباس خوب است. با این حال، شبکه نمایش خانگی قرار است انبوهی از سلیقه ها را پاسخ بدهد. یک سریال که ممکن است برای یک گروه از مخاطبان جذاب باشد و سریال دیگری برای گروهی دیگر. قرار نیست همه مردم صد درصد کن اثر را بپسندند. همین طور که در سینما هم همه فیلم ها برای همه مخاطبان ساخته نمی شوند. پس قرار نیست همه سریال ها هم شکل باشند و همه یک سلیقه را پاسخ دهند. ما باید مجموعه ای از رنگ ها و نگاه های مختلف داشته باشیم تا مخاطب بتواند انتخاب کند. شبکه نمایش خانگی زمانی موفق است که تنوع داشته باشد و بتواند سلیقه های مختلف را پوشش دهد.